

چمنده صد گل معنا اولور بهار سزا
فضای سینه من معنا غزال بی رم ایکن
چوروز عمری طالع ایدر شب یلدا
بوکار خازم منصور دل قدر بوقیر
بینه تواضع خاک نهاد عاشق قدر
اولور نصیبه راغوش شام تارکس
جلای اینده صورت خیا لمد ر

کوکل او غنچه ماع اولور که خار سزا
دکلمی آهوی وحشی قدر شکا و سزا
فلکده مشتری قند یلدر مزاره سزا
یقک حق بوکه رسوای بقده داره سزا
بولسه رتبه عالمده افتخاره سزا
بوفض کا عهد دلبر ولای کناره سزا
محل شده ده نصرت بو افکنکاره سزا

زدل افکنده دراجا دیدن خود میکم
زدره سینه چاکلی استخام سره میگرد
زبا و جیشش کا خون ز تو من اینت
مرا خالصی بر این یوسف دهر کاغد
زنا بر تنیض من طهور ز یاد کیت بنداری
صدرا لسیا بر حرم تمشیکه بند نهفت

چسان بیرون کنم ایاجیم خویشم دم را
بیزر ایسا چندانکه سیخ تخم کندم را
بجای هر سرمود استم صیدش کندم را
بفیض ساحه کی ارم بخاطر معنی کندم را
ز خون دل کند رنگین امواج ترخم را
فغان موج اشکم خوابدار چشمم را

سوا دستم من بر تو دهر کسوی لیلی
عصای میکنم وقتی که کیم دست ای
ز پس لوده نفس کش مبتلای کرد دل
بهشت آباد ز سر سایه نمکان او دارد
ز لطفم بوی شیر کدای عید استاید
فکندم تا بکد و اب فراموش مکلم را

دل ز روی نغصه خود آتش ز تنم سیر کجلی
عنا بهر کس آردم مشکور دور نه
برو آینه عصمت نما طوطی عیبی را
درین کلشنه کیفیت لطف نهانی را
بیاد آورده ام نصرت ز پس ایام طغی
بسبیل کردم دارم جاز و جاکت تنم

حند بر لبه تو برین خرم شادی
در رخ ابا دتن جوئی کم از دل بود
من که باشم دعوی وصلت کیم فاکم
چون صبار صم ز خود از همه کلچر بود
بچه چشم مست او از نا توان میرسد
بستم ز روی ماه چینیان نگاه را
بیاد ام مملو که بیاز از مغفرت
اقت زین حسن بدله ها آهنگ اند

با تو غم بهر دم از قید آزادی مرا
میکند با کج مهر و بران آبادی مرا
دلفریبی کردی این فایده وادی مرا
رنگت محرومی پس است از کلتنم زادی مرا
در سخن نصرت ز جام فیض آمدادی مرا
کردم چو کج اولیده خود این سپاه را
سوزی نشود و دهند رواجی کناه را
زانرو طمیت است لغت شاه را